بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مباحث گذشته

هفتمين مبحث در تعليم کتاب اين بود که آيا عنوان و احکام تعليم کتاب شامل کساني که در مقدمات تعليم قرار دارند، مثل سیاست‌گذار، مدير، برنامه‌ریز، تزئين کننده متن و ...، می‌شود يا نه؟ یا تعلیم به صورت مستقيم نيست بلکه از طريق اینترنت و تلويزيون مداربسته و از طريق راديو و نوار را شامل می‌شود يا نه؟ در معناي تعليم آنچه به لحاظ ادبي می‌توانيم اشاره کنيم اين است که تعليم از باب تفعيل است و تفعيل هم براي تعديه است و تعليم يعني تعديه علم، یک‌وقت می‌گوييم عَلِم يعني فرا گرفت، علّم يعني علم را به او داد، جعله يا صيره عالماً، اين تعبير معمولاً این‌گونه آمده است. مثل اين که یک‌وقت می‌گويد فرح یعنی خوشحال شد، فرّح يعني جعله فرحاً، صيره فرحاً، علّم هم يعني جعله عالماً و در اين جعله عالماً، يک مفهوم کلي است که فراتر از بحث‌های ريزي است که امروز در روش‌های تدريس وجود دارد. براي اين که مفهوم معلم و تعليم براي ما روشن بشود چند نکته را بايد توجه بکنيم:

# نکات در باب مفهوم معلم و تعليم

## نکته اول: تعليم از باب تفعيل

تعليم از باب تفعيل و براي تعديه است که همان معنای مشهور تفعيل است. علّم يعني صيره يا جعله عالماً، اين که جعله عالماً به شکل انتقال مفاهيم و به معنای خاص امروز نيست، مقصود یادگرفتن است که به شکل کلاسي، پرسش و پاسخ باشد همه را شامل می‌شود و به معناي تکريمي باشد که خدا «**عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ**‏» (علق/5) يا هر معنايي باشد، درواقع جعله عالماً هم تکريمي و هم اعتباري و قرار دادي را می‌گيرد منتهي معلم وقتي درباره خدا به کار می‌رود ظهور در تکريم دارد در حالت‌های طبيعي معلم، انصراف به قسم اعتباري و قراردادي دارد يعني ضوابط ظاهري در آن هست. «**عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ**‏» يعني به او علم می‌دهد در وجود او تصرف کرده يا در سرشت او قرار داده يا بعد افاضه می‌کند، همان بحث عليت است در حقيقت مواردي که تعلیم‌های ظاهري هست معلم واقعي هو الله است، از باب اين که «لامؤثر في الوجود إلا الله» در حقيقت «لامعلم واقعي إلا الله» معلم واقعي خداست.

سؤالي وجود دارد که این‌ها در بحث‌های مهندسي ژنتيک مطرح است که با يک تصرف در ژن شخص يا دست‌کاری در سلول‌ها يا ژن‌ها ممکن است شخص چيزي را ياد بگيرد و با يک برنامه و بدون کلاس و آموزش يک تصرفي در سلولي يا در ژني بکند که اين شخص نسبت به اين چيزها عالم باشد که اين آموزش ظاهري نيست و بعيد نيست که به اين هم تعليم صادق باشد به لحاظ لغوي وقتي در تعليم می‌گويد علم، يعني صيره عالماً، صيره عالماً در شرايط عادي يک انصراف عادي به صورت فرايند کلاسي و انتقال مفاهيم دارد، اما در صلب معنا این‌ها نهفته نيست، علم یعنی در يک فرايند متداول مرسوم به او ياد بدهد و يا کاري بکند که با تصرف ژنتيکي او قرآن را بلد باشد و بعيد نيست اين موارد را هم شامل بشود، چون علم پیشرفت می‌کند و با تصرف در ژن سلول، شخص یاد می‌گیرد مثل اين است که سي دي به او می‌دهيد که در ذهنش می‌آید و با این تصرفات دنیا عوض می‌شود.

مطلب اول اين است که علّم و تعليم و واژه‌هایی که از اين مورد هست وقتي در لغت بيايد بیش از این نیست، علم يعني آگاهي و معناي عامي دارد، وقتي علّم می‌گويد يعني جعله يا صيره عالماً، همان معناي باب تفعيل که اينجا هم آمده است و اين معنا با همه روش‌هایی که دارد هم قسم قراردادی‌ها را شامل می‌شود و هم تصرفات تکويني که کسي انجام بدهد تا شخص آگاه بشود. در نکته اول بايد بگوييم آنچه در معني به لحاظ لغوي به دست می‌آوريم جز اين چيز ديگري نيست و اين هم شامل تکويني و هم اعتباري می‌شود، تکويني هم يا همان تکوینی عليتي است که در مورد خدا هست يا تصرفات طبيعي که ممکن است در سلول‌ها يا ژن‌ها انجام بگيرد.

سؤال: جعل واحد باشد يا دو تا باشد؟

جواب: بله بسيط باشد يا مرکب، فرقي نمی‌کند.

تکويني هم تکويني حقیقی علمي باشد يا طبيعي باشد، قسم اول همان افاضه خداست و قسم دوم تصرفاتي است که بشر در ژن‌ها و سلول‌ها بکند و شخص به اموري آگاه بشود، هر دو را می‌گیرد؛ کما اين که جهل بسيط باشد يا مرکب، هر دو را شامل می‌شود.

### ثمره بحث

ثمره بحث اين است که اگر تعليم حکمي پيدا کرد، استحباب و وجوب يا حقي يا وظيفه‌ای شد که بر دوش کسي هست اين هم تعليم به نحو تعليم اعتباري و فرآيندي را شامل می‌شود، فرآيندهاي اجتماعي که به صورت روابط بين افراد برقرار می‌شود هم فعالیت‌هایی که ممکن است در يک زماني مصداق پيدا بکند يعني مثلاً پدر و مادر دستوري را عمل می‌کنند که با آن دستور ژن‌ها این‌طور تنظيم می‌شوند که به‌راحتی قرآن را ياد می‌گيرد يا زبان را سريع ياد می‌گيرد و ... در فرآيند اعتباري که می‌گوييم روش‌ها و شیوه‌ها فرق نمی‌کند همه در این مفهوم وارد هستند، اين که آموزش می‌دهد «يجعله عالماً» به شکلي باشد که بنويسد یا حرف بزند يا اين که به صورت کنفرانسی و مباحثه باشد فقط چیزی که هست مفهوم «صيره عالما» اين است که خود اين دارد و ديگري ندارد؛ قوام آن به اين است که يکي چيزي دارد و ديگري ندارد و او واسطه و سببيتي است که دیگری بداند اما وساطت به اين است که او بداند يا مستقيم وارد می‌شود يا او را فعال می‌کند تا مثلاً آرام‌آرام مامائي بکند براي اين که ذهن او شکوفا بشود قوام آن به اين است که او سرمايه‌ای دارد که ديگري بالفعل ندارد و تلاش می‌کند که اين سرمايه را پيدا بکند بأي نحو کان، سواء کان به اين شکل، اگر يک زماني مصداق پيدا بکند يا به شکل همان فرآيند یا به روش‌ها و شیوه‌هايي که در تعليم و تربيت گفته شده است.

سؤال: معلم حتماً بايد ماده علم را داشته باشد، الان بر اساس آزمايشگاه...؟

جواب: ظاهراً اين مورد را شامل نمی‌شود، مفهوم اين است که جعله عالماً ولي ظاهر اين است که يک انصراف دارد؛ يعني خود او بايد داشته باشد و الا در مفهوم نيست.

البته بحث‌های مفهوم شناسی خیلی دشوار است و لبه‌هایی دارد که اطمینان به آن سخت است بخصوص اگر... طبیعی و این‌ها باشد ممکن است پزشکي يا جراحي عملي را انجام بدهد که شخص اين آگاهی‌ها را پيدا می‌کند درحالی‌که خود طبيب نسبت به آن آشنايي ندارد، آيا اين را هم تعليم می‌گويند؟ هرچند ممکن است بگويند ولي ما ترديد داريم و گاهي شما يک حرفي می‌زنيد که من به خاطر آن چيزهايي را می‌فهمم درحالی‌که خود من آن‌ها را نمی‌دانم يا «رب حامل فقه الي من هو افقه منه» کسي نمی‌داند ولي حديث را نقل کرده و به او داده است درحالی‌که خود او نمی‌فهمد، آيا به اين هم معلم می‌گويند؟ ترديد داريم ممکن است بگوییم می‌شود.

سؤال: خيلي از آموزش‌های غيرمستقيم این‌گونه است که...

جواب: آنچه به ذهن می‌آيد اين است که اين شخص بيشتر عامل است، مثل اين که تحول‌ها و پدیده‌های عالم خيلي وقت‌ها به آدم چيزهايي را ياد می‌دهند عامل و حامل است اما اين که معلم است و به‌ عنوان يک فرآيند انساني تعليم کرده در اين ترديد است. به نظر می‌آيد که تعليم انصراف به صورتی دارد که شخص معلم آگاه به آن ماده و موضوع باشد اما اگر او آگاه نيست اين معلم نيست يا نمی‌گويند تعليم داد، گرچه از نظر لغوي و به لحاظ مفهوم لغوي و ذات لغت علمه می‌شود به اين اطلاق کرد اما به لحاظ اطلاقي آن را شامل نمی‌شود در این صورت اگر شخص آگاه به اين امر است و آن تصرف را انجام می‌دهد و کاری می‌کند که او یاد بگیرد تعليم و معلم صدق می‌کند ولي اگر آگاهي ندارد از اين انصراف دارد.

## نکته دوم: عنوان قصدیه

علم از عناوين قصديه است، يعني اگر قصد نباشد، تعليم نمی‌شود ولو تعلمي حاصل شده باشد، هميشه این‌طور نيست که تعلم از ناحيه تعليم به معناي قصدي باشد، ظاهراً از عناوين قصديه است.

در حقيقت می‌گوييم شخص بايد آگاه و قاصد اين عمل باشد، بنابراين بايد بگوييم از افعال قصديه است مثل بيع، وقتي می‌گوييم باع، يا اشتري، این‌ها يک نوع آگاهي می‌خواهد، مثل خوردن و راه رفتن نيست، باید آگاهي و قصد داشته باشد. بعضی از این‌ها استظهارات است و نمی‌شود گفت حتماً لا غیر است.

## نکته سوم: واسطه و عدم‌واسطه

جايي که کسي در مبادي اين تعليم قرار می‌گيرد، مستقيم به اين امر نپرداخته است، سیاست‌گذار است، برنامه‌ریز است، مدير است، يا نويسنده يک کتاب متن است يا تهيه کننده يک سي دي است که ديگران از اين براي آموزش استفاده می‌کنند، ظاهراً به کساني که باواسطه می‌خورد معلم صدق نمی‌کند. وقتی ‌که ارتکازات را تحليل بکنيم به اينجا می‌رسيم که معلم يک نوع مباشرتي لازم دارد، ولو مباشرت به معناي عام است، ولي اگر باواسطه شخص دیگری در اين آگاهي دخالت داشته باشد به این‌ها معلم نمی‌گويند.

بنابراين نوعي از مباشرت در تعليم شرط است و ارتکازات ما به سیاست‌گذار يا برنامه‌ریز یا نویسنده متن علمه يا معلم نمی‌گويند، اين صدق عرفي ندارد و کسي که اين کتاب را نوشته است، دخيل در اين جريان هست، عناوين ديگري دارد که بگوییم ثواب دارد، ولي صدق معلم يا علّم نمی‌کند. البته می‌توان با تسامح و مجاز تعميم داد مثل کلمه أب است، وقتی می‌گوییم که «پيغمبر و اميرالمؤمنين أبوا هذه الأمة» به يک معناي تشريفي مسامحي است نه به معناي حقيقي أب و لذا در خطاب و دليل اگر حکمي براي أب يا براي معلم يا تعليم بيايد انصراف به جايي دارد که شخص مباشرتاً اين کار را انجام می‌دهد و اما کساني که باواسطه در اين فرآيند دخيل هستند آن را شامل نمی‌شود؛ بر اساس نکته دوم جواب سؤالي که داشتيم روشن می‌شود، سیاست‌گذار و برنامه‌ریز و مدير و مدون متن از مفهوم تعليم و معلم خارج است و اگر ما احکامي براي تعليم و معلم به خصوص داشته باشيم شامل این‌ها نمی‌شود.

## نتیجه نکات

پس گفتیم که:

1. مفهوم تعلیم به معنای تربیت و شامل اعتباری و تکوینی و همه روش‌های تعلیم و انواع تعلیم‌ها می‌شود؛
2. اینکه انصراف به جایی دارد که آگاه به موضوع و قاصد موضوع باشد یعنی عنوان قصد؛
3. اینکه نوعی مباشرت در آن شرط است و افرادی که در فراگیری او دخیل هستند و جزء علل و عوامل مقدماتی هستند تعلیم و علم یا معلم صادق بر آن‌ها نیست و لذا روایاتی که در مورد علم یا معلم آمده نمی‌شود بگوییم شامل آن‌ها می‌شود.

سؤال: اگر براي معلمي و تعليم يک هسته مرکزي قائل بشويم که انتقال است و نقش‌های ديگري قائل بشويم ...؟

استاد: بله ما هسته مرکزي براي معلم و علم پيدا کرديم و الا اگر کسي حرف ديگري بزند مطلب فرق می‌کند. ما روي اين مبنا حرف می‌زنيم و دفاع می‌کنيم.

سؤال: دستيار هم معلم نيست؟

استاد: دستيار دو قسم است؛ يک وقتي کتاب را می‌آورد و می‌برد، ابزار است، معلمي شامل اين نيست؛ ولي گاهي استادي است و دستیار دانشجوي دکتري است واقعاً مطلبي را ارائه می‌دهد، گاهي دستيار حکم معلم پيدا می‌کند و گاهي حکم معلم پيدا نمی‌کند.

سؤال: با توجه به وجود آمدن دانشگاه‌های مجازي، معناي معلم تغيير می‌کند؟

استاد: آن را هم می‌گیرد که بحث می‌کنيم.

## نکته چهارم: توکیل و تسبيب در تعلیم

نکته ديگر که بايد توجه بشود و در فقه هم هست، توکیل و تسبيب در تعلیم است.

در بيع در کتاب الوکالة يک بحث بسيار پيچيده فقهي مطرح است که چه چيزهايي وکالت پذير است و چه اموری وکالت پذير نيست؟ مثلاً در عقود می‌گويد وکيل شد که براي او همسري را عقد بکند يا براي او خانه‌ای را بخرد، اينجا وکالت صدق می‌کند، ولي وکيل شد که به وکالت از او چيزي بخورد، اين معنا ندارد علت و معيار آن در فقه آمده و در جواهر و کتاب الوکاله مفصل بحث شده است.

نکته‌ای که هست افعال و عناويني که ما داريم گاهي مباشرت در آن‌ها شرط است و گاهي با توکيل هم اسناد داده می‌شود. اگر بخواهي به کسي وکالت بدهي معقول نيست که او بخورد و به ديگري نسبت بدهند، ولي اگر وکيل بکنيد که خانه را بخرد، می‌گويند خود شما خانه را خريديد، اگر آقاي الف، باء را وکيل کرد که خانه‌ای براي او بخرد، می‌گويند اشتري الف‌، خانه را خريد، ولي اگر وکيل بگيرد که پایان‌نامه‌اش را بنويسد و دفاع هم بکند، کسي نمی‌گويد آقاي الف از پایان‌نامه خود دفاع کرد، اين وکالت پذير نيست.

## جمع‌بندی

بنابراين طبيعت افعال و عناويني که در عقود و ايقاعات داريم اين است که بعضي جاها وکالت پذيراست و بعضي جاها وکالت پذير نيست و جايي که وکالت پذير نيست فعل را به شخص موکل نسبت نمی‌دهند. اجمال اين است که گاهي افعالي که سبب آن ديگري بوده است علاوه بر مباشر به سبب نسبت می‌دهند و گاهي به سبب نسبت نمی‌دهند، مثلاً اگر کسي را به‌زور وادار بکنند که چيزي را بخورد چون سبب خوردن او دیگری بوده است نمی‌گويند خورد بلکه می‌گويند وادار به خوردن کرد ولي بعضي جاها به سبب هم نسبت داده می‌شود، اين يک بحثي است که در جاي خود در فقه باید بحث بشود در اینجا اين بحث هست که تعليم از کدام قسم است؟

پس عناويني که ما داريم بعضي از عناوين قيد بالمباشره در مقابل توکيل دارد که با تسبيب و توکيل به سبب و موکل نسبت داده نمی‌شود اما بعضي از عناوين داريم که اگر تسبيب و توکيل بود به شخص سبب هم نسبت داده می‌شود با معيار و ملاکي که در جاي خود بحث می‌شود.

سؤال اين است که تعليم از کدام قسم این‌هاست؟

اگر پدري کسي را استخدام کرد که به بچه او قرآن بیاموزد، آيا تعليم به او نسبت داده می‌شود يا نه؟ جايي که حالت توکيلي و تسبيبي دارد در بحث قبلي که کتاب را فراهم کرده و برنامه ريخته بحث خود دارد ولي اينجا با قصد و حساب‌وکتاب می‌گويد من شما را با پول استخدام می‌کنم تا به بچه من قرآن بياموزي، آيا اين تعليم است يا نه؟ سبب است، آيا علمه در اينجا هم استفاده می‌شود؟

غير مباشر و واسطه گاهي آگاهانه و قاصدانه مورد را قصد کرده و براي آن برنامه‌ریزي کرده است و گاهي کتابي را نوشته و کسي هم استفاده می‌کند، این‌ها کمي باهم متفاوت است اينجا حالت توکيل و استيجار دارد.

می‌گوییم وظيفه دولت تعليم است، خود دولت که تعليم نمی‌دهد بلکه دولت استخدام می‌کند. وقتي اميرالمؤمنين در نهج‌البلاغه می‌فرمايد «أعلمکم کي لاتجهلوا» وظيفه من تعليم شما است، مقصود آن نيست که خود شخص تعليم بدهد.

### تفاوت عنوان تعليم با عنوان معلم

آنچه مسلم است عنوان تعليم با عنوان معلم فرق می‌کند.

گاهي می‌گوييم علمه، ولي صدق معلم نمی‌کند چون معلمي حالت حرفه‌وفن پيدا کرده است.

معلم دو اصطلاح دارد: در اصول در بحث مشتق هست که:

* گاهي به معناي ما صدر عنه المبدأ هست؛
* ولي گاهي به معناي حرفه و مهنت است.

گاهي معلم به معناي من علمه است، ولي گاهي به معناي کسي که شغل و حرفه او تعليم است فلذا در روايات که معلم آمده است سؤال اين است که منظور هر کسي که يک کلمه ياد داد و يا اين که يک نوع ثبات داشته باشد و کسي که يک حرف ياد داد استاد با قطع نظر از « «**مَن عَلّمني حَرفاً، فقد صَيَّرني عبدا»[[1]](#footnote-1)** باید يک ثبات و استمراري داشته باشد.

معلم به معناي عام و لغوي همه را می‌گيرد ولي به معناي شغل و حرفه يک نوع ثبات و پايداري می‌خواهد.

اينجا که علم می‌گوييم اين مشکل را ندارد معناي عام هست يعني آموخت ولو اين که معلم صادق نباشد. آيا وقتي که وکيل می‌گيرد و اجير می‌کند و استخدام می‌کند علمه می‌گويند يا نه؟

به نظر می‌آيد علمه نيست، باید خود او بلد باشد، ولي به نظر می‌آيد اين يک استثناء در قاعده‌ای است که گفته شد که صدق علم در اينجا صدق مجازي نيست و رواياتي هم که می‌گويد «يعلمه الکتاب» احتمالاً يک قرينه در این‌ها هست که هیچ‌وقت این‌طور نيست که خود پدران ياد بدهند، خيلي وقت‌ها باواسطه ياد می‌دهد و لذا در اين موارد گرچه نوعی مباشرت را شرط می‌دانيم و ابتدائا به ذهن می‌آيد که شخصي که اجير می‌گيرد و استخدام می‌کند نمی‌گويند يعلم يا تعليم کرد اما قرائني وجود دارد که اين را هم شامل می‌شود، يعني وقتي می‌گويد حق فرزند اين است که به او آموزش بدهد همه می‌دانند این‌طور نيست که خود شخص قرآن و خط را بالمباشره به او ياد بدهد نوعی قرائني در روايات دارد که در جایی که تسبيب باشد و اجير بکند و با واسطه کسي را مأمور بکند که به فرزند او ياد بدهد، اينجا تعليم صادق است.

امام به عنوان شخص آگاه به لغت يعلم به کار می‌برد، بايد بگوييم درست است.

در اين نوع روايات امر دائر بين اين دو مطلب است که:

بگوييم معناي حقيقي اين است که بالمباشره باشد و آدمي که استخدام می‌کند يعلمه صدق نمی‌کند و نمی‌گويند معلم است معنای حقیقی آن است و اين مجاز است؛

يا اين که از جاهايي است که با توکيل می‌توان به او نسبت داد؛ امر دائر بين اين دو واقعيت اين است که در روايات علم به غير مباشر به اين نوع مواردي که توکيل و تسبيب است نسبت داده شده است و مسلم است که شامل فعالیت‌های تسبيبي می‌شود؛

اما اين که استعمال حقيقت است يا مجاز؟

احتمال دارد بگوييم اين نوعي حقيقت است ولي اگر کسي اين را نپذيرد حمل بر مجاز می‌کند. پس يعلم و تعليم در مواردي که با تسبيب و توکيل يا با استيجار انجام بشود قطعاً کاربرد دارد و اما در مجازي يا حقيقي بودن بحث دارد و می‌گوييم اينجا از جاهايي است که با تسبيب و استيجار می‌توان فعل را به او اسناد داد مثل جايي که اجير و وکيل می‌کند که چيزي را بخرد، او صيغه عقد را خوانده است و معامله را امضاء کرده است ولي به او هم نسبت می‌دهند؛ سبب بايد اقوي باشد و ارتکازات مختلفي در اين امر دخالت دارد و در جاي خود مقداری بحث شده است.

سؤال: در روايت است که در تعليم پدر،‌ سبب است ...؟

جواب: در آنجا هم بحث اين است که وقتی می‌گويند أب زوجه، آيا حقيقتاً اين اصطلاح به کار می‌رود يا با نوعي مجاز است؟ جای تأملی وجود دارد که اگر بگوييم استناد داده می‌شود به همه مواردي که استخدام بکند و اجير بگیرد، می‌شود گفت علمه و در آن صورت می‌توان گفت حقوق معلم هم نسبت به او می‌آيد؟ ترديدي وجود دارد و حقيقت اين است که دو طرف قضيه وجه دارد و مردد بين اين دو هستيم. شواهدي هست که حقيقت است و در مقابل هم شواهدي است. شاهد مقابل اين است که خيلي بعيد است که بگوییم حقوق معلمي هم شامل شخصي که اجير کرده ثابت است، دولت که او را اجير کرده برای اینکه آموزش بدهد بگوييم او هم معلم است، اين که حقوق معلم براي ما ثابت بشود، جاي ترديد و ابهام و اجمالي هست.

سؤال: در اين مورد يک طرف به عنوان معلم بودن ثابت باشد و ديگري با عنوان ديگري...؟

جواب: از اول گفتيم که به عناوين ديگر قبول داريم قطعاً شخص به خاطر اين که دخيل در امر خير دارد حق دارد، هر ولي نعمتي بر انسان حقي دارد، ولي معلم يا پدر متفاوت است می‌خواهيم بگوییم اينجا معلم است و آداب و وظائف و حقوق متعلم در اينجا هم می‌آيد، کسی که پدر او هم نيست، خيري هست که استخدام کرده است براي اين که به بچه‌ها چيزي ياد بدهد، گرچه وقتي این‌طرف قضيه را می‌بينیم کمي مردد می‌شویم، البته اگر ترديد خيلي جدي بشود و اجمال آن قطعي باشد ما قدر متيقن را می‌گيريم. در این قضیه نتوانستیم به نهایت برسیم گر چه در ذهنم این است که به‌طور حقیقی به موکل و مسبب تعلیم و معلم صادق نیست بلکه بالمجاز است چون باید بگوییم حقوق معلم و تعلیم هم بر این ثابت است.

سؤال: آيا نمی‌شود به هر دو عنوان معلم صدق دارد، براي يکي مستقيم و براي ديگري با قرينه؟

کسي که مستقيم در اينجا دخالت دارد هم شامل عنوان معلم است و همه حقوق معلم بر او ثابت است در جايي که قرينه می‌گويد بايد ببينيم که قرينه مجازاً می‌گويد يا حقيقتاً بيان می‌کند؟ اطمينان به اين مشکل است که واقعاً علمه و معلم است «بما له من المعني الحقيقي» با يک نوع ترديد مواجه هستم.

سؤال: در اينجا هیچ‌کدام از قرائن حقيقت اينجا صدق نمی‌کند مثل تبادر و ...؟

جواب: همه این‌ها به خاطر اين است که بگوييم اين قرائن هست يا نيست؟ در هر صورت ما ترديد داريم.

## نتیجه نکته چهارم

بنابراين توکيل و تسبيب موجب صدق تعليم بر آن سبب نمی‌شود گرچه مجازاً می‌توان به او نسبت داد و حقوقي از باب عناوين ديگر دارد اما به عنوان تعليم و معلم احتمال ضعیف‌تر است.

سؤال: جايي که جعل است و کسي که هدفش اين است که ياد بدهد و يا به صورت مستقيم ياد می‌دهد يا وسايل تعليم را فراهم می‌کند؟

اگر جعل با وسائط باشد قطعاً بالمباشره است. جايي که کتاب می‌نويسد و مديريت می‌کند معلم می‌گويند؟ نمی‌گويند، ما «صيره عالما» را از لغت گرفتيم ولي يک نوع انصراف از گفتمان تحاوری به جايي که مباشر باشد دارد و جايي که به قرائن نياز دارد از اين انصراف دارد.

سؤال: روايت که می‌گويد علمه، قرار نيست که معلم به حساب بيايد او ناظر به اين است که بچه باسواد بشود... نظر به آموزش دیدن بچه است نه آموزش دادن او؟

جواب: قبول داريم، اين قرينه‌ای است که وقتي می‌گويد حق بچه یادگرفتن است يعلمه با واسطه يا بدون واسطه، صدق اين عنوان با واسطه مجازي است. کمی تردید داشتم ولی تردیم مایل به این سمت است که معلم صدق حقیقی ندارد. قرینه‌ای داریم که آن را می‌گیرد.

در بحث دولت که حکومت اسلامي وظيفه تعليم دارد يا بايد بگوييم قرينه‌ای داريم که مجاز است يا بگوييم کساني که عملاً در استخدام دولت قرار می‌گيرند اين عنوان حقوقي است نه حقيقي، خود آن‌ها دولت و حکومت است و این‌گونه نيست که صدق آن‌ها که با واسطه بخورد و بعد اين بخش را بحث می‌کنيم. این هم نکته‌ای بود که ترجیح دادم که در توجیه و تطبیق صدق مجازی است اگر جایی قرینه داریم صدق می‌کند اما این‌طور نیست که همه احکام معلم نسبت به کسی که اجیر گرفته یا کسی را مأمور به تعلیم کرده شامل او بشود چون صدق آن حقیقی نیست و مجازی است.

## نکته پنجم: آموزش‌های مجازي

نکته بعدي در آموزش‌های مجازي است به نظر می‌آيد که در آموزش غیرحضوری در يک قسم که حالت مجازی و مستقيم و باواسطه است و يا با وسايل جديد و ويدئوکنفرانس همزمان استفاده می‌کند، قاعدتاً اشکالي ندارد و صدق تعليم و معلم می‌کند؛ کسي که در يک فضايي ياد می‌گيرد يا تلويزيون مدار بسته نشان بدهد يا با ابزار و آلات هزار فرسخ آن طرف‌تر از اينترنت منتقل می‌کند و او ياد می‌گيرد که در اينجا بدون شک صرف تعليم می‌کند و معلمان مجازي و غير حضوري به مباشريت و مستقيماً در ارتباط با متعلم هستند اينجا هم علم صادق است و او معلم است و طرف مقابل متعلم است.

اما جايي که غیرمستقیم باشد که به صورت فيلم و نوار فرستاده می‌شود و اين استاد کنترل می‌کند، آزمون می‌گيرد منتهي ارتباط غيرمستقيم است و همزمان نيست، يک وقتي همزمان است که منظور همزماني عرفي است، گاهی غيرمستقيم و غير همزمان است که دو قسم است: گاهي نوار پرکرده است و جزوه داده است و معلم به نحوي در تعامل با متعلم است و ارتباط طرفيني است و مطلع بر اين ارتباط هستند و ارزيابي می‌کنند، نوار می‌فرستد، امتحان می‌گيرد به نظر می‌آيد اين قسم هم صدق تعليم می‌کند و مشکلي در صدق معلم و متعلم بودن ندارد و از نظر عرفی تعليم صادق است.

جايي که مشکل است جايي است که در تعامل نيستند، مثلاً نواري از شهيد مطهري می‌گذارد که بعد از مهروموم‌ها شما اين را می‌بينيد، آيا علّمه می‌شود گفت و اين معلم است و او متعلم؟ این مشکل دارد و احتمالاً مشکل به خاطر اين است که تعليم را عنوان قصدي گرفتيم و اينجا نواري پرکرده و تمام کرده است و ديگر به اين امر قصدي ندارد.

سؤال: قصدش تعليم بوده است حالا از طريق نوار ...؟

جواب: عناوين قصديه هم دو قسم است گاهي عناويني است که کلي است که قصد صدق می‌کند، گاهي قصد خاص و مورد می‌خواهد و تفاوت دارد در اينجا ابهام وجود دارد در جايي که در تعامل مستقيم نيست، جاي شک هست و ما به يک مطلب روشني نرسيديم.

سؤال: موردی که آموزش است، ولي معلم نيست، صدق تعليم نمی‌کند، ولي چيزي را فراگرفته است؟

جواب: چيزي را فراگرفته است ولي معلم نيست. جاي ترديد است و احکامي که براي معلم و متعلم جاري می‌شود نسبت به کسي که نواري پر کرده است، صادق نيست و لذا اگر نوار را گوش کرديد حق معلمي براي شما ثابت نمی‌شود. می‌گوییم بدون قرینه این را شامل نمی‌شود. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

1. - مجموعه رسائل در شرح احاديثى از كافى، ج‏1، ص: 321. [↑](#footnote-ref-1)